



۲۴۹

مقدمه‌ای بر تفسیر قرآن
علامه سیدعلی کمالی دزفولی (ره)

قرآن

تفسیر

تفسیر به معنی بیان کردن، فهماندن و پرده برداشتن است که درجه‌ای بالاتر و گسترده‌تر از ترجمه محسوب می‌شود. البته اگر مراد از ترجمه‌ی قرآن، تنها انتقال معانی الفاظ آن به زبان‌های دیگر - به طور تحت‌اللفظی - باشد، گذشته از آن که برای انتقال مفاهیم آن کافی نیست، چه بسا گمراه‌کننده نیز باشد. برای مثال، آیه‌ی فان الله یضل من یشاء [فاطر/ ۸]، به نحو تحت‌اللفظی چنین ترجمه می‌شود: «پس به درستی که خداوند گمراه می‌کند، هر که را بخواهد.» انسان بی‌اطلاع از تفسیر گمان خواهد برد، این خداوند است که بی‌هیچ دلیلی هر که را خواهد، گمراه کند. این عدم فهم صحیح تنها مربوط به اسلوب بیان قرآن نیست، بلکه الزاماً در همه‌ی زبان‌ها بسیاری از کتاب‌ها به مجرد خواندن قابل فهم نیستند، بلکه محتاج بیان و تفاسیری از جانب معلم و آموزگارند، برای نمونه، وقتی دانشجویی برای اولین بار در «گلستان» سعدی می‌خواند: «هندویی نفت اندازی همی آموخت. یکی گفتش ترا که خانه نه این است، بازی نه این است.» - که از شاهکارهای

بلاغت سعدی است - چه بسا متوجه معنا و نکته‌ی مهم تعلیمی نهفته در آن نشود که عبارت است از: همانا شغل هر کس باید متناسب با وضع زندگی او باشد.

به هر حال، معنی جامع تفسیر «پرده برداشتن» از چهره‌ی قرآن است، به طوری که هیچ چیز از آن مبهم و نامفهوم نماند. اگر چه دروازه‌ی ورود به تدبیر و اندیشه در قرآن همین فهم آغازی، ابتدایی و بی‌پرده‌ی آن است، اما در بسیاری جاها، متن قرآن محتاج به تفسیر است و ترجمه به تنهایی کفایت نمی‌کند. با مثالی از قرآن این مطلب روشن‌تر می‌شود. در آیه‌ی «الرحمن علی العرش استوی» [طه/۵]، عرب زبان کم اطلاع از تفسیر یا خواننده‌ی ترجمه‌ی آن چه بسا گمان کند که خداوند رحمان روی عرش استقرار جسمانی یافت و برای او شبهه پیدا می‌شود که حرف «علی» افاده‌ی تمکن و نوعی نشستن می‌کند. حال آن‌که خداوند منزّه از زمان و مکان، محل، جهت و امثال آن است و در این شبهه باقی خواهد ماند؛ به ویژه زمانی که با عقاید فرقه‌ی منحرف «مجسمه» مواجه شود. ولی چون به تفسیر مراجعه کند، پی خواهد برد که منشأ این شبهه لغت است. لغت «استوی» هم به معنی استقرار جسمانی و هم به معنی استعلاء، ترفع و تصرف معنوی است، چنانچه در شعر عرب آمده است:

قد استوی البشر علی العراق

بغیر حرب و دم مهراق

یعنی جناب بشر بر عراق مسلط و چیره شد، بی آن‌که جنگی واقع یا خونی ریخته شود. پس استوی در آیه‌ی مذکور به معنی استعلاء، برتری و تسلط معنوی است. پیغمبر (ص) فرمود: «ان القرآن ذو جوه فاحملوه علی احسن الوجوه». یعنی: «قرآن دعائی گوناگونی دارد. آن را بر بهترین صورت معنایی آن حمل کنید.»

●●●●● قابل فهم بودن قرآن

چه بسا برخی گویند، بعضی آیات قرآن برای همه قابل فهم نیست و حال آن‌که این سخن گزاف، هم خلاف عقل است و هم خلاف نص قرآن. خود قرآن در چند مورد تصریح می‌کند که فهم آن آسان است. از جمله چهار بار در سوره‌ی قمر می‌فرماید: «لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر» [قمر/۳۲]. یعنی: «هر آینه به تحقیق، قرآن را برای فهم و یادآوری آسان ساختیم. آیا یادآورنده‌ای هست؟» و در چند مورد به توییح آنان می‌پردازد که قرآن را نمی‌فهمند یا خود را به نفهمی می‌زنند؛ از آن جمله: «افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها» [محمد/۲۴]. یعنی: «چرا در قرآن تدبیر و اندیشه نمی‌کنند یا بر دل‌های ایشان قفل زده شده.»

و معلوم است که فهم، مقدمه‌ی تدبیر است و اگر فهم دشوار باشد، هرگز تدبیری به عمل نمی‌آید. البته قرآن برخی آیات مشکل دارد که فهم آن‌ها محتاج بیان اهل فن است و مراد ما از اهل فن: پیغمبر اکرم (ص)، اوصیای او، و عالمان تفسیر است. بنابراین، با رجوع به بیانات ایشان همه‌ی قرآن قابل فهم می‌شود. پیغمبر (ص) مأمور بود که قرآن را برای خلق الله بیان کند. قوله تعالی: «وانزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم ولعلهم یتفکرون» [نحل/۴۴]. این آیه‌ی مبارکه مطلب را کاملاً روشن می‌سازد: ۱. انتخاب ذکر از بین نام‌های قرآن برای تناسب با تفکر است. ۲. معلوم است که چون قرآن برای ایشان است، باید با بیان تفسیری پیغمبران را بفهمند. ۳. امید است که درباره‌ی آن تفکر کنند و این دلیلی است بر وحدت موضوعی قرآن که مؤید «افلا یتدبرون» می‌باشد؛ زیرا تدبیر نتیجه‌ی تفکر است.

●●●●● مصونیت قرآن از تحریف

قرآن موجود، با اندازه‌ی حروف، کلمات و نظم جملات، همان است که بر پیغمبر اکرم (ص) وحی شده و هرگز کم، زیاد و یا تعویض نشده است؛ به دلیل این آیه‌ی قرآنی: «انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون» [حجر/۹]. یعنی: «به درستی که ما خود نازل کردیم قرآن را و همانا که ما از برای آن، هر آینه حفظ کنندگانیم.» این سخن الهی با شش تأکید بیان شده و معلوم است که مهم‌ترین موارد حفظ قرآن، مصونیت آن از کم و زیاد شدن است. زیرا اگر سندی ارائه شود که قسمتی از آن از بین رفته یا قلم خورده باشد، عقلاً در هیچ محکمه‌ای مورد قبول واقع نمی‌شود و از سندیت ساقط است. قرآن نیز سند اسلام است، پس هرگز چیزی از آن کم و یا بر آن اضافه نشده است.

ناگفته نماند که در میان علمای امامیه و عامه، افرادی یافت می‌شوند که معتقد به کم شدن از قرآن موجود هستند، اما در هر دو فرقه، کسی قائل به ازدیاد قرآن نیست. به هر حال، متأسفانه معتقدان به کم شدن از قرآن، با دیدن چند روایت آحاد^۱ و شاذ^۲، به کلی نصوص قرآن و عمل امیر المؤمنین (ع) و ائمه‌ی معصومین (ع) را که همگی بر قرآن موجود صحه گذاردند، نادیده گرفتند و تا آن جا افراط کردند که مورد تکفیر گروهی دیگر از علمای فرقه‌ی خود قرار گرفتند. بدیهی است، که اگر قرآن موجود با قرآن نازل شده بر پیغمبر اکرم (ص) اختلافی داشت، اوجب واجبات بر امیر المؤمنین (ع) به هنگام خلافت ظاهری، اعلان و تصحیح این ضایعه بود.

جمع قرآن

قرآن کاتبانی داشت که وقت نزول قرآن، یا حاضر بودند و یا برای کتابت آن فراخوانده می شدند تا در حضور پیغمبر اکرم (ص) و با القای شفاهی ایشان که به ترتیل - یعنی شمرده و بدون شتاب - خوانده می شد، آن را بنویسند. به ندرت قرآن را روی کاغذ، و غالباً به دلیل کمبود کاغذ، آن را روی تخته پاره ها، استخوان های پهن، پوست ها و لوح های سنگی می نوشتند. تنظیم سوره ها و نظم آیات به دستور پیغمبر اکرم (ص) بود. نام های سوره ها را پیغمبر خود معین می کرد. نظم آیات قرآن از حیث تقدم و تأخر بر اوقات نزول وحی منطبق نبود و - بعد از پیامبر (ص) - کسی جز علی (ع)، تقدیم و تأخیر آیات منطبق بر زمان نزول وحی را نمی دانست. سوای از کاتبان وحی، گروه های بسیاری از صحابه نیز بخش هایی از قرآن را در حافظه داشتند. از این حافظان و قاریان، هفتاد تن در حادثه ی «بئر معونه» شهید شده بودند، پس بیم آن می رفت که اگر قرآن،

همچون کتابی محفوظ در میان دو جلد فراهم نشود، ضایعاتی به بار آید.

پس از وفات پیغمبر اکرم (ص)، خلیفه ی اول - ابوبکر - به فکر انجام این کار افتاد. محور کار را زید بن ثابت قرار داد، اما او در آغاز از دست زدن به این کار مهم ابا کرد، به این گمان که فراهم ساختن قرآن بدعت است. برای ثبت هر آیه، آن را از روی همان فیش های مکتوب در زمان پیغمبر (ص) می نوشتند، اما برای اطمینان افکار عمومی، برای ثبت آیه می باید دو شاهد بر استماع آن از پیغمبر (ص) گواهی می داد. به هر حال، این نسخه ی قرآن پس از جمع و تدوین در خانه ی حفصه، همسر پیغمبر (ص)، حفظ می شد و چندین سال وضع به همین منوال بود.

وقتی فتوح اسلام گسترش یافت، حذیفه بن یمان، صحابی پیغمبر در ارمستان، متوجه شد که اختلاف قرائات تا به جایی رسیده که دیگر خطرناک است، پس با شتاب خود را به مدینه رساند و به عثمان، خلیفه ی سوم، هشدار داد، در اسرع وقت این ضایعه را مهار کند و از این همه اختلاف در قرائت جلوگیری به عمل آورد. عثمان قبول کرد و چند تن از صحابه را با زید بن ثابت برای این کار مأمور ساخت. مصحف موجود نزد حفصه، و دیگر نسخه های شخصی را نیز فراهم آوردند. در مجموع، با مطابقت مصحف موجود و شهادت شهود و اطلاعات به دست آمده، «قرآن امام» یا «مصحف عثمانی» را جمع آوری و نامگذاری کردند. سپس پنج نسخه از آن استتخا شد و چون در آن نسخه ها، بعضی اختلاف قرائات به صورت نسخه ی بدل ثبت شده و فاقد اعراب و به روایتی نقطه بودند، برای جبران، با هر نسخه از آن قرآن، یک نفر قاری آشنا به اعراب و نقطه به شهرهای بزرگ اسلامی، یعنی شام،



مادام که حلالی را حرام و حرامی را حلال نکنند، مورد قبولند. و وعده می داد که در آینده قرائت قرآن مستقیم خواهد شد؛ آن چنان که قرآن از آسمان به حرف واحد و قرائت واحد نازل شده است. این گونه رفتار عقل کل (پیامبر)، مصلحت جامعه‌ی آن روز بود؛ زیرا اگر در آغاز انس گرفتن مسلمانان با اسلام، به بسیاری از ایشان می فرمود، شما قرآن را غلط می خوانید و یا باید چنین و چنان بخوانید، همه از اسلام مأیوس و دل زده می شدند.

نمونه‌ی دیگر این مصلحت اندیشی عاقلانه - که البته حکم خداوند است - در جریان اسلام آوردن اهل طائف نمودار شد؛ آن جا که از پیامبر درخواست کردند تا ایشان را از نماز عشا معاف دارند؛ به این بهانه که آن نماز در وقت شیر دوشیدن حیواناتشان واقع شده بود پیغمبر اکرم (ص) نیز قبول کردند. چون آن‌ها رفتند، بعضی اصحاب اظهار تعجب کردند. پیغمبر (ص) فرمود: «بعدا نماز عشا را هم خواهند خواند».

این مسأله یکی از مهم ترین مسائل روان شناسی، جامعه شناسی و تعلیم و تربیت است؛ یعنی فرصت دادن به محکوم علیه تا ذهن او به مورد حکم انس گیرد و طریق اولی و احسن را خود انتخاب کند. بنابراین، مصلحت وقت چنین اقتضاء می کرد که پیغمبر اکرم (ص) در مسأله‌ی قرائت قرآن پا به پای نو مسلمانان راه برود و مسأله‌ی فراتر از امکاناتشان برایشان باز نکند که این رویه، حکم خداوند است: «هو اجتباکم وما جعل علیکم فی الدین من حرج» [حج / ۷۸]: اوست که شمارا برگزیده و بر شما در دین [تکلیف] دشوار و ناممکنی قرار نداده است. به همین دلیل است که گروهی از علما فتوی داده اند که جواز قرائت متفاوت قرآن - البته در محدوده‌ای که معین شده اند - جواز موسمی و مادامی است، نه همیشگی. بنابراین هر کس توانست قرآن را به قرائتی که از بین قرائت مختلف مورد قبول همه‌ی جامعه‌ی مسلمانان است بخواند، دیگر برای او جایز نیست که آن را به قرائت مختلف بخواند.

پس به طور خلاصه می توان گفت، اختلاف در قرائت امری ناگزیر بوده است، تا زمانی خاص و محدود و نه همیشگی. پیغمبر اکرم (ص) نیز از این امر ناراحت بود، اما برای رفع عسر و حرج بخشی از آن را پذیرفت. پس چون علت پذیرش آن وجود عسر و حرج بود، بدیهی است که در وقت رفع عسر و حرج، ادامه یافتن اختلافات، ناروا و بلکه حرام است. متأسفانه هنوز در میان بعضی از ملل مسلمان بقای اختلاف قرائت به جای این که تنها از منظر تاریخی مورد بحث باشد، از امتیازات ایشان به حساب می آید و قاری برجسته و

ممتاز را کسی می دانند که قرآن را با قرائت مختلف قرائت کند. ایشان با این کار در حقیقت بهانه‌ی معاندان اسلام را در مسأله اختلاف قرائت ابقا می کنند. گرچه گفته شد که در این مختصر جایی برای ارائه‌ی استدلالات - نفیاً و اثباتاً - نیست، اما بیان واقع بینی طحاوی، یکی از علمای بزرگ حنفی قرن چهارم، خالی از فایده نیست: «جواز این هفت حرف (قرائت هفت گانه) برای مسلمانان از آن روی بود که ایشان از ادای قرآن جز با این توسعه ناتوان بودند و چنان بود تا آن گاه که کاتبان در میان ایشان بسیار شدند و زبان و لغت ایشان در اثر عادت با زبان پیغمبر (ص) یکسان گشت و قرآن را با آن حرفی که نازل شد خواندند و حفظ کردند و به خلاف قرآن نتوانستند و معلوم می شود که جواز این هفت حرف در حال ضرورت و آن هم برای وقت معینی بوده و در حال حاضر، دیگر حکم آن مرتفع شده است؛ چرا که ضرورت آن پایان یافته و قرائت به حرف واحد باز گشته است.» [طحاوی، ۱۸۶].

اکنون به طرح دو پرسش و پاسخ به آن‌ها می پردازیم:
 ۱. چرا در جمع (قرآن) عثمانی و تدوین مصحف امام، نقطه و اعراب نگذاشتند؟ چرا بخشی از قرائت را به طور نسخه‌ی بدل ضبط کردند؟

پاسخ: چون هنوز رفع عسر و حرج نشده بود و مردم بسیاری با قرائت مختلف مأنوس بودند، از آن رو نقطه و اعراب نگذاشتند تا بعضی از قرائت را بتوانند با آن تطبیق دهند؛ مانند حرف «ی» و «ت». هر جا که نگذاشتن نقطه و اعراب کافی نبود، نسخه بدل می نوشتند تا احتمال همه‌ی قرائت معمول و مهار شده در آن برود. این نکته را نیز نباید فراموش کرد که قرآن امام، با آنکه احتمال بخشی از قرائت را می داد، اما در واقع اختلاف آن‌ها را مهار کرده و به حداقل رسانده بود، و در حقیقت، قرائت را به حرف واحد نزدیک تر کرد.

۲. قراء سبعة چه کاری انجام داده بودند؟
 پاسخ: پس از استنساخ پنج نسخه از قرآن امام و ارسال آن‌ها به مراکز مهم اسلامی، معلوم شد وجود این پنج نسخه به تنهایی برای مهار و کنترل قرائت و محدوده‌ای قانونی کفایت نمی کند. پس جامعه‌ی اسلامی در اواخر قرن دوم احساس کرد که باید محدوده‌ی قانونی^۲ قرائت مشخص شود تا مورد اطمینان جامعه‌ی اسلامی واقع گردد. افرادی که برای انجام این مهم به پا خاستند، مدون بودند نه قاری. اولین ایشان ابو عبید قاسم بن سلام (متوفی به سال ۲۲۴ ق) بود که قرائت بیست تن از قاریان را برگزید. در اواخر قرن سوم، ابن مجاهد احمد بن موسی بن عباس، هفت قاری از میان آن بیست تن را انتخاب و

کتابی در ضبط قرائات به نام السبعه تدوین کرد. آن هفت تن عبارتند از: ابن عامر (متوفی: ۱۱۸ ق)، ابن کثیر (متوفی: ۱۲۰ ق)، عاصم (متوفی: ۱۲۷ ق)، ابو عمرو بن العلاء (متوفی: ۱۵۴ ق)، حمزه (متوفی: ۱۵۶ ق)، نافع (متوفی: ۱۶۹ ق) و کسایی (متوفی: ۱۸۹ ق).

ناگفته نماند که نباید قراء سبعه را با سبعه‌ی احرف اشتباه کرد، چرا که مبنای سبعه‌ی احرف حدیثی است نقل شده از پیغمبر (ص)، اما ائمه‌ی ما آن را به معنی نزول وحی به هفت صورت نمی‌دانند.^۲ زراره از امام محمد باقر (ع) نقل می‌کند که فرمود: «قرآن یکی است و از سوی خدای یگانه نازل شده، اما اختلاف در قرائت آن از جانب روایت کنندگان است.» در پایان این بخش و به طور خلاصه می‌توان چنین نتیجه گرفت:

۱. به هیچ وجه نباید پذیرفت که قرآن با قرائات مختلف از آسمان نازل شده باشد.
۲. وقوع اختلاف قرائت در هر زبان امری الزامی و قهری است.
۳. وقوع اختلافات در قرائت قرآن و جواز به بخشی از آن‌ها، غیر قابل انکار است.
۴. اصلاح این اختلافات محتاج مرور زمان است.
۵. پیغمبر اکرم (ص) برای رفع عسر و حرج، بعضی اختلاف قرائات قرآن را به شرط آن که حلالی را به حرام یا حرامی را به حلال تبدیل نکنند، و یا رحمتی را به عذاب و عذابی را به رحمت مبدل نسازند - فقط تا زمانی که عسر و حرج باقی است و نه برای همیشه - تصویب کرده است.
۶. پیغمبر (ص) و زمامداران اسلامی، زیان این اختلافات را دانسته، و در حد امکان، با تمام قوای خود در مهار کردن و بلکه برطرف نمودن آن کوشیده‌اند. در عمل هم این اقدامات - به مرور زمان - تأثیر خود را داشته‌اند؛ چنان که مدت‌هاست در تمام اقطار اسلامی قرآن مجید به یک قرائت نوشته، چاپ و قرائت می‌شود.

۷. روایت منقول از پیغمبر (ص) که در جواب هر مراجعه‌کننده‌ای که قرآن را به یک قرائت می‌خواند می‌فرمود: «هكذا نزل»، یعنی «[قرآن] چنین نازل شده» و بدین نحو قرائات مختلف را تأیید می‌کرد، بر فرض صحت روایت، از نظر استعمال مجاز است که برای پیغمبر (ص) جایز بود. معنای روایت مذکور چنین است: «برای تو - قرائت‌کننده - قرآن را در زمان عسر و حرج به هر قرائتی که در محدوده‌ی قانونی است بخوانی، از طرف خداوند قابل قبول است.»

۸. به فتوای بسیاری از علمای بزرگ اسلامی، پس از رفع عسر و حرج، قرائت قرآن به غیر قرائت متداول و مورد قبول همه‌ی اقطار اسلامی، حرام است.

۹. با حل مشکل اختلاف قرائات، معاندین اسلام اعم از مستشرقان، مبشران و منافقان که بزرگ‌ترین حربه و برآترین آن را در برابر قرآن، مسأله‌ی اختلافات قرائات می‌دانستند، خلع سلاح می‌شوند.

اسباب نزول

قرآن مجید، یا به طور ابتدایی نازل شده، یا در پی واقعه‌ای خاص و یا برای بیان حکمی خاص. این موارد را «اسباب نزول» گویند. برای مثال: «یسئلونک عن الانفال قل الانفال...» [انفال/۱] از تو درباره‌ی غنائم جنگ می‌پرسند، بگو غنائم...

دانستن اسباب نزول کمک مؤثری است به فهم صحیح قرآن تا آن جا که با ندانستن سبب نزول، فهم بخشی از قرآن امکان ندارد و یا به نحو کامل نخواهد بود؛ مانند: «لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا» [مائده/۹۳] بر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح به جا آورده‌اند، باکی نیست، هر آنچه خوردند. گویند بر اساس این آیه، عثمان بن معظون و عمرو بن معدیکرب قائل به حلیت شرب خمر برای خود شدند، در حالی که این برداشتی ناروا از آیه، به دلیل ندانستن سبب نزول آن بود. مطلب چنان بود که وقتی خمر حرام شد، مسلمانان پرسیدند: پس آنان که سابقاً شرب خمر کرده‌اند، حکمشان چیست؟ پس آیه نازل شد که حکم این آیه عطف به ماسبق نمی‌شود و تعلق به ماضی ندارد، بلکه مراد آیه این است: آنان که ایمان آورده و عمل صالح به جا آورده‌اند، اگر بر ایمان خود باقی باشند و پرهیزگاری کنند، برایشان باکی نیست از آنچه قبل از نزول این حکم: - حرمت خمر - شراب نوشیده باشند.

عموم لفظ و خصوص سبب

اگرچه سبب نزول آیات خاص است، اما در مواردی، لفظ آیه عام است و شامل همه‌ی موارد مشابه می‌شود. بنابراین، این سؤال پیش می‌آید که: «آیا مناط حکم، خصوص سبب است یا عموم لفظ؟» در پاسخ می‌گوییم: قول صحیح آن است که اگر مانعی نباشد، مناط حکم عموم لفظ آیه است. بنابراین حکم شامل همه‌ی موارد مشابه آن آیه خواهد شد؛ مانند آیه‌ی «ظهار» که هر چند درباره‌ی حکم و تکلیف اوس بن ضامت

نازل شد، اما در همه‌ی موارد مشابه نیز حکم ظهار همین است، یا مانند: «ویل لكل همزه لمزه، الذی جمع مالا وعدده» [همزه / ۱ و ۲]: «وای به حال هر بدگوی غیب کننده، آن که مالی را جمع کرد و شمرد» که هر چند درباره‌ی امیه بن خلف نازل شد، اما در برگیرنده‌ی هر کسی است که دارای این صفات باشد.

محکم و متشابه

آیات قرآن مجید به نص خود بر دو گونه اند: محکم و متشابه. قوله تعالی: «هو الذی انزل علیکم الكتاب منه آیات محکمات هن ام الكتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویله و الا لله و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا و ما یدکر الاولوالالباب» [آل عمران / ۷]. اوست کسی که کتاب را بر تو نازل کرد. بخشی از آن، آیات محکماتی است که ریشه و مادر کتابند، و بخش دیگر، متشابهات هستند. اما کسانی که در دل هایشان کجی و بیماری است، پیروی می کنند، آنچه را متشابه است، برای به دست آوردن فتنه، و به دست آوردن تاویل [ناروا]، در حالی که تاویل واقعی آن را نمی دانند، مگر خداوند، و راسخان در علم می گویند به آن ایمان آورده ایم، همه از نزد پروردگار ماست، و [به این مطلب مهم] یادآور نمی شوند، مگر خردمندان.

به اجمال می توان گفت، مراد از محکم، آیه ای است که فهم آن قطعی است، و احتمال دیگری در آن راه ندارد، مانند: «ان الله یأمر بالعدل و الاحسان و ابتاء ذی القربی» [نحل / ۹۰]: «خداوند فرمان می دهد، به عدالت، نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان». و مراد از متشابه آیه ای است که احتمال دیگری در آن می رود؛ مانند: «الر حمن علی العرش استوی» [طه / ۵]: «خداوند بر روی عرش مستقر گشت» یا «خداوند بر عرش

استیلا و حکومت دارد.»

اگر گفته شود، چرا در قرآن آیات متشابه آمده اند تا باعث اشتباه شوند؟ در جواب می گویم: قرآن مجید به زبان عربی نازل شد، و زبان عربی و بلکه همه‌ی زبان‌ها دارای دستوراتی خاص برای استعمال و استخدام کلمات هستند؛ از جمله استعمال مجاز، استعاره، کنایه، کلمات مشترک و امثال آن‌ها. این نوع استعمالات الزامی و قهری اند؛ زیرا الفاظ محدودند و معانی و مفاهیم نامحدود. بنابراین، برای به کار بردن الفاظی چند در برابر گروهی از مفاهیم - به دلیل وضع نشدن لفظ خاص - به ناچار باید از مجاز و امثال آن استفاده کرد، و ناگزیر این نوع استعمالات مورد احتمال و اشتباه واقع می شوند.

البته راه حل مسأله نیز آسان است، مبتنی بر وجود قرائن بر مطلب؛ بدین نحو: در مواردی که مجموع آیه یا بخشی از آن متشابه باشد، با عرض‌ی آن بر دیگر آیات محکمات، آیه‌ی متشابه از حالت خود خارج و محکم می شود. چنانچه قوله تعالی: «لیس کمثله شیء» [شوری / ۱۱] که از محکمات است، همه‌ی متشابهاتی را که افاده‌ی تجسیم می دهند، از حالت تشابه بیرون می آورد. یا: «وجاء ربک و الملک صفاً صفاً» [فجر / ۲۲]: «پروردگار تو می آید و فرشتگان به صف درآمدند»!! که از متشابه است؛ چون آمدن به معنی تحرک و ترک موضعی است و چون خداوند به دلیل «لیس کمثله شیء» ماندنی ندارد، پس مراد از «جاء» معنی مجازی آن است؛ یعنی: «جاء امر ربک». پس بدین صورت و روی هم رفته، باید دانست که همه‌ی قرآن محکم است، چنانچه امام صادق (ع) نیز فرموده است: «والمتشابه ما اشته علی جاهله» [مجلسی، ج ۹۲: ۱۵]. متشابه آن است که بر نادان مشتبّه شود، نه بر عالم.

تاویل از اول است، به معنی نتیجه و عاقبت، و مراد از آن



